فهرست مطالب

[مقدمه 2](#_Toc395506697)

[اقوال در مسئله شک در نفسیّت یا غیریّت واجب 2](#_Toc395506698)

[طریق اول: تمسک به اطلاق ماده( قول صاحب کفایه) 3](#_Toc395506699)

[طریق دوم: ورود تعلیق و تنجیز به بحث اطلاق و تقیید( نظر مرحوم خویی و تبریزی) 3](#_Toc395506700)

[طریق سوم: تمسک به اطلاق ماده 4](#_Toc395506701)

[طریق چهارم: ورود اطلاق و تقیید به معانی حرفیه به تبعیت از ربط 5](#_Toc395506702)

[شک در غیری یا نفسی بودن واجب در تکالیف اجتماعی 6](#_Toc395506703)

[بررسی اهمیت بحث غیری و نفسی در نظام اخلاقی و اعتقادی 7](#_Toc395506704)

[جمع‌بندی 7](#_Toc395506705)

بسم الله الرحمن الرحیم

# مقدمه

در بحث تقسیم واجب به غیری و نفسی این سؤال را مطرح نمودیم که در صورت شک نسبت به نفسی یا غیری بودن امری که در لسان شرع آمده است، امر وجوب، غیری است یا نفسی؟ عرض شد که مرحوم شیخ اشکال فرموده‌اند به این‌که چون هیئات، معانی ملحق به معانی حرفیه است و وضعشان عام و موضوع له آنها خاص است و جزئی حقیقی به حساب می‌آیند، از این جهت قابل اطلاق و تقیید نیستند و لذا با اصالة‌الاطلاق نمی‌توان نفسیّت را ثابت نمود. این اشکالی بود که مرحوم شیخ مطرح کردند.

با توجه به این مشکل، گفتیم که راه برای حل این مشکل و قول به این‌که اطلاق، اقتضای نفسیت دارد را باید پیدا کرد و این البته طرقی دارد. گفتیم که در این موارد، ارتکاز عمیق انسان خیلی مهم است و برای این‌که انسان بحث را درست تحلیل کرده و به نتیجه برسد، راهنمای مهمی است. در اینجا تقریباً یک نکته پشت ذهن عمده بزرگان ما وجود داشته وآن عبارت از این است که مخاطب توضّأ و إغتسل، نمی‌داند که این وجوب مشروط به چیز دیگری است یا خیر؟ ظاهر امر این است که نفسی است و این حالت ارتکاز و تبادر طبیعی ذهن ما، نفسی بودن را می‌رساند منتهی، باید راه تحلیل دقیق علمی را پیدا کرد. مرحوم شیخ در این مسئله مشکلی را مطرح کردند که البته مشکلی کوچکی هم نیست و مشهور هم نظر بنیادی شیخ را قبول نموده‌اند؛ یعنی می‌گویند در هیئات، وضع عام و موضوع له خاص است و وقتی که در هیئات وضع عام و موضوع‌له خاص شد، هیئت، مفاد بعث اعتباری در صیغه و امر جزئی حقیقی می شود که قابل اطلاق و تقیید نیز، نیست و این مشکل مانع می‌گردد که انسان همراه این ارتکاز پیدا کند.

# اقوال در مسئله شک در نفسیّت یا غیریّت واجب

برای حل این مشکل، همان‌طور که در جلسه قبل بیان شد، چند راه طی شده است. مرحوم شهید صدر نیز در تقریراتشان، مانند برخی دیگر در دو جا این بحث را مطرح کرده‌اند :

یکی در بحث وجوب مقدمه و دیگری در مبحث تقسیمات حکم. لذا شما باید این بحث را در دو محل مشاهده کنید. اگر چه نظر ما با آنچه ایشان آورده‌اند متفاوت است؛ اما همان‌طور که گفته شد در دو جا از تقریرات ایشان این مطلب را می‌توانید مشاهده کنید: یک: در تقسیمات حکم. دو: ضمن مقدمه واجب در بحث وجوب غیری و نفسی. تقریباً مرحوم شهید صدر در تقریراتش، این راه‌ها را بهتر از دیگران جمع کرده است.

این طرق، شیوه‌هایی است برای اثبات نفسیت حکم در مقام شک و به‌عبارتی، طرق اصالة‌النفسیه در مقام شک از طریق دلیل لفظی که عبارت از موارد ذیل است:

## طریق اول: تمسک به اطلاق ماده( قول صاحب کفایه)

طریقی است که مرحوم صاحب کفایه طی کرده‌اند. ایشان اختلاف مبنایی با شیخ و همینطور مشهور دارند. می‌فرمایند، موضوع‌له معانی حرفیه و هیئات، خاص نیست؛ بلکه موضوع‌له این‌ها عام است که این نظر اگر چه در منتقی الأصول آمده است؛ امااز جهت مبنایی مورد قبول ما نیست. در منتقی‌الأصول گفته‌اند حتی اگر مبنا را بپذیرید؛ چون مرحوم آخوند می‌فرمایند که درست است که موضوع له عام است؛ ولی شرط دارد که این در جایی به کار رود که جنبه ربطی و حرفی دارد، همین شرط، مانع از اطلاق می‌شود. پس این نظر اول است که اشکال اساسی آن، اشکال مبنایی است و ما مبنای وضع عام، موضوع له خاص را قبول داریم نه وضع عام، موضوع له عام را؛ حتی اگر هم مبنای مرحوم آخوند را بپذیریم که مبنایی خلاف جریان مشهور است، خود این مبنای مرحوم آخوند در وضع عام، موضوع له عام، خلاف ارتکازات است؛ اما ایشان به دلایلی به این سمت کشیده شده‌اند و الّا ظاهرش این است که چون اصلاً در معانی حرفیه، جامعی نیست؛ لذا باید معنی و موضوع‌له خاص باشد.

## طریق دوم: ورود تعلیق و تنجیز به بحث اطلاق و تقیید( نظر مرحوم خویی و تبریزی)

طریق دوم فرمایشی بود که مرحوم تبریزی فرموده‌اند. ایشان این کلام را به‌نحوی از استادشان مرحوم آقای خوئی دارند. می‌فرمایند: اطلاق و تقیید، در معانی حرفیه و هیئات الفاظ امر و نهی و امثال اینها، ولو این‌که موضوع‌له اینها خاص جزئی است، به معنای عادی متصور نیست؛ اما در عین حال تعلیق و تنیجز متصور است و با تقریری که ما کردیم تعلیق و تنجیز نوعی اطلاق و تقیید است. به نظر ما این مطلب درست و قابل قبول است.

## طریق سوم: تمسک به اطلاق ماده

این طریق عبارت از آن است که در این‌جا، به اطلاق ماده تمسک کنیم. در مسلک دوم یا مسلک مرحوم آخوند، بر اطلاق هیئت تمسک می‌شد. این طریق می‌گوید بعثی که در مفاد هیئت است نمی‌دانیم بعث علی ایِّ حالٍّ است که بعث نفسی شود یا بعث در صورتی است که آن شرط واجب نفسی محقق شود! این‌طور درست می‌کردیم که مقسم این دو حالت، خود هیئت و مفاد دو امر بود؛ اما در مسلک سوم می‌گوییم که به جای این‌که روی هیئت تمرکز کنیم، روی ماده امر إغتسل در مقام مس میت، یا توضّأ دروقت رویة هلال، اینکه این را می‌گوید نمی‌دانیم که این وضو، مقدمه نماز است یا خودش مستقلاً استحباب دارد یا این‌که إغتسل ارتماسی، مقدمه نماز است و مشروط به شرایط نماز است یانه! مطلق است؟ در آن‌جا، هیئت اغتسل و هیئت توضأ را که بعث است بررسی کردیم؛ اما در مسلک سوم می‌گوییم که از این هیئت در خود ماده دست برداشتیم، یعنی وضو یا غسل که هیئت روی آن سوار شده است، ماده امر در حقیقت، همان موضوع تکلیف است. هیئت حکم می‌شود که وجوب یا استحباب دارد و حکم را افاده می‌کند و ماده موضوع حکم می‌شود. اغتسل در واقع یعنی یجب الغسل. این وجوب از هیئت به دست می‌آید. غسل هم ماده و موضوع است. حال ما به‌جای این‌که اطلاق را سراغ امر و هیئت ببریم سراغ ماده می‌بریم. اغتسال یا توضّی، وضع عام و موضوع‌له عام است. این‌جا دیگر موضوع‌له خاص نیست و لذا چون وضع عام و موضوع له عام است، حالت اطلاق و تقیید متصور است. می‌گوییم این اغتسالی که موضوع یجب قرار گرفته است، مخصوصاً روی نظریه این که مقدمه موصله واجب است، نمی‌دانیم اغتسال موصل به نماز، حکم به آن تعلق گرفته است یا اغتسال بما هُوَ هُوَ موضوع حکم است؟ به‌عبارتی، اغتسالی که مقدمه است موضوع قرار گرفته است یا اغتسال بما هو هو موضوع قرار گرفته است؟ تا به حال در معانی حرفیه، گرفتار هیئت و معانی حرفی بودیم که در آن جا وضع عام و موضوع‌له خاص بود و جزئی حقیقی می‌شد که قابلیت اطلاق و تقیید نداشت و لذا مفرّی پیدا می‌کردیم یا اصلاً مانند صاحب کفایه مبنا را عوض می کردیم یا مانند آقای خویی و تبریزی، بحث تعلیق و تنجیز را می‌آوریم؛ اما این طریق سوم، میدان بازی را عوض می‌کند. می‌گوید اصلاً چرا خود را اسیر هیئت و معنای حرفی کرده‌اید؟ ما به خود موضوع که اغتسال و توضّی است ورود پیدا می‌کنیم. نمی‌دانیم، اغتسال و توضّی، عند روِیة‌الهلال است یا اغتسال عند مسّ میت است. نمی‌دانیم، این اغتسال و توضّی، علی‌الاطلاق واجب هستند و حکم به آنها تعلق گرفته است یا این‌که به اغتسال، مطلق حکم تعلق گرفته است و یا اغتسال موصل به نماز موضوع قرار گرفته و به آن حکم تعلق گرفته است؟ اغتسال مثل مفاهیم اسمیه مثل در و انسان است و در مفاهیم اسمیه، وضع عام و موضوع له خاص است و قابل اطلاق و تقیید می‌‌باشد و با اصالة‌الاطلاق می‌گوییم در مقام بیان بوده است و قید نزده است؛ پس اغتسال علی‌الإطلاق امر به آن تعلق گرفته است. اغتسال علی‌الاطلاق، سواء کان مقدمتاً للصلوة او لم یکن مقدمتاً. علی ایِّ حالٍ این حکم به آن تعلق گرفته است و به‌این ترتیب، نفسیّت ساقط می شود؛ اما با اجرای اطلاق نه! در هیئت، بلکه در ماده.

## طریق چهارم: ورود اطلاق و تقیید به معانی حرفیه به تبعیت از ربط

طریق چهارم و سوم را به‌نحوی می‌توان مکمّل یکدیگر حساب نمود از آن جهت که بسیار نزدیک و منطبق به یکدیگر هستند. این مسلک عبارت از آن است که معانی هیئت و معانی حرفیه وضع عام و موضوع له خاص است؛ اما معانی حرفیه را نمی‌توان گفت که اطلاق و تقیید در آن‌ها راه ندارد، بلکه اطلاق و تقییدشان، تابع اطلاق و تقیید طرف ربط است. این وجود رابط با تعبیر فلسفی، خودش هویت مستقلی ندارد و عین ربط به طرفین یا گاهی به یک طرف است. مانند ظرفیت یا ابتدائیت که در معنی حرفیه قائم به طرفین است. یا مثل نسبت در جمله اسمیه که قائم به طرفین است و گاهی هم قائم به یک طرف است مثل بعث اعتباری که قائم به متعلقش است یا نظریه فقر وجودی ملاصدرا که کل عالم عین فقر و ربط است. این ربط گاهی بین الطرفین و گاهی به یک طرف است.

وجود رابط به معنای حرفی، به دلیل آن‌چه که در کلام مرحوم شیخ بود و توضیح داده شد، خودش اطلاق و تقیید نمی‌تواند در آن راه داشته باشد؛ ولی اطلاق و تقیید به عرض و به تبع طرفین در او راه دارد. این‌که بگوییم ظرفیت این اتاق برای فلان شخص، خود این ظرفیت را به‌طور مستقیم و مستقل نمی‌شود گفت که کم و زیاد یا ضعیف و شدید است؛ ولی به تبع طرفین همه این احوال در او هم پیدا می‌شود. حال این ظرفیت، به‌عنوان مثال، ظرفیت زمانی است یا غیر زمانی؟ اگر زمانی باشد ظرفیت در این زمان است و یا در غیر این زمان است؟ همه این قیود و شروط و اطلاق و تقیید را برایش می‌توان ظرفیت تصور کرد منتهی، مستقلاً نه؛ بلکه به تبع طرفین. این نیز، بیانی است که عده‌ای جدا ذکر کرده‌اند. من فکر می کنم مسلک سوم و چهارم یکدیگر را تکمیل می کنند. در واقع، این‌طور می‌شود که می‌گوید آن که اطلاق و تقیید در آن راه دارد، همان طرف ربط است؛ یعنی همان موضوع و متعلق و ماده امر است. اغتسال بنفسه یا اغتسال بماهُوَ هُوَ، ولو این‌که وقت نماز نیاید یا این‌که اغتسال زمان خاصی است که نماز واقع شده است، در این، اطلاق و تقیید راه دارد و به تبع یا عرض آن، خود هیئت هم کم و زیاد می شود؛ چون حکم، نسبت است و خود این نسبت را نمی‌توان، کم و زیاد یا آن‌وقت و این‌وقت گفت. همه‌اش تابع این است که طرفش که سوار بر این شده است وسیع است یا مضیّق ؟ زمان دارد یا ندارد؟ قید دارد یا خیر؟ اگر داشت آن را پیدا می‌کند و الّا پیدا نمی‌کند. این‌که شما از نظر فلسفی، در تحلیل وضع آوردید که می‌گوید وقتی وضع عام و موضوع له خاص شد، دیگر جزئی می‌شود و نمی‌تواند کم و زیاد شود، ما می‌گوییم این کم و زیاد نشدن و اطلاق وتقیید نشدن، مستقلاً و مستقیماً نمی‌شود؛ اما بالتَّبع یا بالعرض می‌شود. این دو نظریه یکدیگر را تکمیل می‌کنند و در واقع، تبدیل به یک نظر می شود. ما می‌گوییم که این اطلاق و تقیید را در ماده و موضوع می‌توانیم جاری کنیم. آن‌جا هم وضع عام و موضوع له عام است و در مقام تصور می‌تواند مطلق بگیرد و می‌تواند مقید بگیرد و از این جهت مانعی ندارد.

# شک در غیری یا نفسی بودن واجب در تکالیف اجتماعی

در تکالیف اجتماعی نیز، مواردی مانند اغتسل داریم که در آن، امر به چیزی تعلق گرفته است اما نمی‌دانیم که مولی آن را به صورت مقدمی فرموده است یا به نحو نفسی مورد نظر او است. مثلا در فقه‌العقیده یا فقه‌الاخلاق، وقتی مولی می‌فرماید که روحت را پاک کن یا تطهیر نفس کن و یا توکل بر خدا پیدا کن، یا در جهت عکس این که مولی از وجود بعضی از حالات روحی نهی فرموده است، سؤالات کلیدی در این موارد آن است که وقتی به‌طور مثال مولی می‌فرماید: اکتسب هذه الفضیلة یا اجتنب عن هذه الرذیلة، که امر به اکتساب فضائل یا امر به اجتناب از رذائل کرده است، سؤال است که این فضیلت و زذیلتی که مولی به آن امر می‌کند، نفسی است یا غیری؟ به‌عبارتی، فرمان‌هایی که درباره فضائل و رذائل گفته شده است دقیقاً مصداق همین نفسیت و غیریتی است که در اصول بحث می‌شود و مصداقی دارد که تکلیف دو شاخه از فقه را معلوم میکند و در فقه‌العقیده هم کاربرد دارد. بخش زیادی از مباحث فقه‌الاخلاق و فقه‌العقیده، این‌طور است. این‌که می‌گوید این عقاید را داشته باش، در مواردی مانند معرفت و اعتقاد به خدا، نفسی است، ولی در یک جاهایی این نگاه و اعتقاد، برای تنظیم کردن اعمال است و اگر این باشد، بحث مهمی در اوصاف و اعتقادات می‌شود. یک‌بار می‌گوییم آنچه که اصل در نظام شریعت و متعلق اصلی اوامر و نواهی شارع است، نظام رفتاری است؛ به این معنی که آدم‌ها در رفتارهایشان باید این‌طور باشند؛ اما در بسیاری از موارد مانند صفات و ...، آنچه که مطلوبیت اصلی و نفسی دارد، اعمال و رفتار است. این نظام شخصیتی درونی این مقدمه است؛ اما یک دیدگاه دیگر می‌گوید، این نظام درونی مستقلاً ملحوظ و مصداق این بحث است؛ یعنی سؤال این است که اوامری که در کتاب عشره وسائل آمده و نهی از کبر، حسد و موارد دیگر می‌کند، آیا این‌ها، مقدمه برای اعمال است یا این‌که ذاتاً مطلوبیّت دارند؟ این شک در نفسیت و غیریت می‌شود که مصداقش، مصداق بارزی است که همین الآن هم جای بحث دارد و باید با آن دست و پنجه نرم کنیم.

# بررسی اهمیت بحث غیری و نفسی در نظام اخلاقی و اعتقادی

بحث نفسیّت و غیریّت، مبحث ساده و پیش پا افتاده‌ای نیست؛ بلکه تمام مباحث بسیار مهم در اخلاق و اعتقادات و نظام شخصیتی، روان شناختی و یا اعتقادی ما، این مستقلا ملحوظ از شارع است یا این نظام که جنبه مقدّمی دارد، به بحث ما برمی‌گردد؛ یعنی حدّاقل، یکی از مبانی و مناشئ آن همین است که این اوامری که در وسائل و روایات در مورد اکتساب فضائل یا اجتناب از رذایل یا مطالبی که پیرامون برخی از اعتقادات آمده است، این‌ها نفسی است یا غیری؟ برای روشن شدن ابعاد بحث، به این مسئله پرداختیم.

سؤال اصلی این است که این ابعاد روان‌شناختی درون ما، از یک‌طرف، شاخه اعتقادی و اخلاقی دارد و از آن طرف، ابعاد نظام رفتاری ما، از لحاظ فقهی هر دو مستقلاً ملحوظ هستند یا یکی مقدمه دیگری است؟ در این‌جا سه نظریه می‌توان ارائه نمود و این مباحث نیز، در اتخاذ مبنا اثرگذار است. البته بحث‌های تحلیلیِ فلسفی دارد؛ اما وقتی در نظام فقهی وارد شویم، این مسیر فقهی را باید طی کنیم که اصالة النّفسیت می‌گوید در صورت شک بین نفسی و غیری، نفسیّت مراد خواهد بود.

# جمع‌بندی

تا به این‌جا در مورد مسئله شک در نفسیّت یا غیریّت چهار طریق عنوان شد:

1ـ مسلک صاحب کفایه: وضع عام، موضوع له عام است و از مبنا جدا می‌شود.

2ـ مسک آقای خوئی و تبریزی: تعلیق و تنجیز متصور است.

3ـ اطلاق ماده را درست می کنیم نه اطلاق هیئت را.

4ـ اطلاق هیئت تابع متعلقش است.

عرض کردیم که مسلک سوم و چهارم که جدا ذکر شده است، یک مسلک است؛ یعنی اطلاق را روی متعلق و موضوع باید ببریم و بالتَّبع، اطلاق عرَضی و تبَعی در معانی حرفی و ربطی پیدا می شود.